

گفتاری در باب گونه‌های سخن

میخاییل باختین

ترجمه و تدوین: قدرت قاسمی‌پور*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

ترجمه مقاله‌ای که در پی می‌آید، تلخیص یکی از مهم‌ترین مقالات میخاییل باختین است در باب سرشت گونه‌های سخن. اصل مقاله^۱ در کتابی با عنوان *گونه‌های سخن و دیگر مقالات متأخر*^۲ چاپ شده است. خلاصه این مقاله در کتاب *نظریه مدرن انواع ادبی*^۳ تألیف دیوید داف آمده است. ترجمه حاضر بر اساس این منبع - البته با حذف پاره‌ای بخش‌ها - و افزودن بخش‌هایی از متن اصلی مقاله صورت گرفته است. ذکر این نکته ضروری است که در پی نوشت‌ها، توضیحات ویراستار انگلیسی و مترجم فارسی داخل قلاب آمده است. برای بازنمایی بهتر مطلب، مقدمه‌ای^۴ بر مقاله آورده می‌شود.

میخاییل باختین در حوزه نقد و نظریه ادبی، به سبب آثار و نظریات بدیعش درباره بوطیقای رمان و نثر، نامی آشنا و شناخته شده است. در آثار او حوزه‌های گوناگونی بررسی شده است و برخی مفاهیم و اصطلاحات (همچون رمان چندآوایی، گونه‌های سخن، عنصر فضا - زمان در رمان، بینامتنیت و...) بیش از هر چیز یادآور نام اویند. یکی از دغدغه‌های اصلی باختین، تعریف گونه‌های ادبی، گونه‌های سخن و تعریف گونه رمان بوده است. کتاب *پرحجم و ماندگار تخیل گفت‌وگویی*^۵ او، حاصل تحلیلی گونه‌شناختی از رمان است. در دیگر کتاب‌ها و مقالاتش، همواره نگاه و انگاره‌های گونه‌شناختی برای تبیین سخن اثر ادبی یا کلیت سخن انسانی حاکم است.

فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی، س. ۴، ش. ۱۵، پاییز ۱۳۹۰ (صص ۱۱۳-۱۳۶)

* نویسنده مسئول: a.ghasemipoor@yahoo.com

میخاییل باختین در این مقاله دل‌انگیز - که بخشی از کتاب ناتمام *گونه‌های سخن* است - در پی گسترش چشمگیر قلمرو نظریه انواع ادبی است تا حدی که تمام پهنه فعالیت‌های زبانی را دربرگیرد. اساس این مقاله هم بیشتر طرحی زبان‌شناختی است تا ادبی. این کار بسط و گسترش استدلال‌های پیشین اوست در باب نقش گونه‌های «فراادبی» برای شکل‌بخشی به رمان؛ دیدگاهی که باختین در اینجا بسط و گسترش بیشتری به آن می‌دهد تا گزارش جامعی از روابط میان گونه‌های «اولیه» و «ثانویه» باشد. بر مبنای این دیدگاه باختین، برخی گونه‌ها ساده‌تر و برخی پیچیده‌ترند. گونه‌هایی مانند رمان، برساخته از کنش‌های گفتاری متنوعی است که با رشته گسترده‌ای از دیگر گونه‌های سخن مرتبط است. گونه‌های سخن اولیه تک‌صدا هستند؛ چنین گونه‌هایی فقط بر اساس «صدای» خود به زبان درمی‌آیند؛ منطق شکلی آن‌ها منفرد و یگانه است؛ هنگامی که وارد گونه‌های ثانویه می‌شوند، ارتباط بی‌واسطه آن‌ها با واقعیت از بین می‌رود. اما گونه‌های سخن ثانویه چندصدایی و پیچیده‌ترند؛ منطق شکلی آن‌ها به مشارکت دیگر شکل‌ها و دیگر صداها فرصت می‌دهد و آن‌ها را در خود ادغام می‌کند.

آن‌گونه که از متن کامل مقاله برمی‌آید، نظریه انقلابی باختین در باب انواع ادبی، مانند دیگر دیدگاه‌هایش در باب «منطق گفت‌وگویی»، متکی است بر انتقاد او از نظریه زبانی سوسور؛ دیدگاه اساسی سوسور مبتنی است بر تمایز میان «زبان» (یعنی دستگاه زبان) و «گفتار»^۱ (گفتارهای فردی) که نظام‌های فرعی^۲ زبان یا گونه‌های گفتار (شفاهی و کتبی) یا - به تعبیر باختین - «گونه‌های سخن» را نادیده گرفته است. بنابه استدلال باختین، گونه‌های سخن، پیش‌شرط هر نوع ارتباط معنادارند؛ زیرا این‌ها به همان صورتی سخن ما را نظم و سامان می‌بخشند که صورت‌های دستوری (نحوی). گونه‌های سخن حامل انتظارات مربوط به درون‌مایه، سبک و ساختار هستند و به شکل‌گیری هر نوع تبادل زبانی یاری می‌رسانند: از ساده‌ترین پاسخ کوتاه قاعده‌مند تا پیچیده‌ترین اظهارات علمی. با این همه، به جز مورد خاص گونه‌های ادبی و صورت‌های بلاغی که نظریه‌پردازان بلاغت آن‌ها را بررسی کرده‌اند، گونه‌های سخن هنوز به‌عنوان موضوعی بررسی‌نشده باقی مانده و به‌مثابه ویژگی حیات زبانی مطالعه نشده‌اند.

بنابراین، مقاله باختین، با استفاده از بسیاری مثال‌های معنادار، مسئله‌ای را در دستور کار قرار می‌دهد که به شاخه جدیدی از دانش تبدیل می‌شود.

اگرچه این مقاله تا سال ۱۹۷۹م چاپ نشد، برخی از جنبه‌های این دستور کار، مستقل از کار باختین، انجام شده بود. ساخت و پرداخت این مقاله پیش از دهه ۱۹۵۰م بوده که تقریباً مصادف است با پیشرفت نظریه کنش گفتاری^۹ و رهیافتی زبان‌شناختی موسوم به «تحلیل سخن»^{۱۰}؛ هر دوی این‌ها با نظریه گونه‌های سخن باختین مشابهت‌های جالبی دارند. همچنین، گرایش‌های نظری مربوط به «اشکال شکل‌گیری» گفتار انسانی موفقیت‌های چشمگیری در حوزه‌های مربوط به مفهوم بینامتنیت^{۱۱} به‌دست آورده‌اند؛ این اصطلاح ساخته ژولیا کریستواست که متأثر از کار باختین است.

متن

تمام حوزه‌های فعالیت انسانی مستلزم استفاده از زبان هستند. کاملاً مسلم است که ماهیت و اشکال این نوع استفاده‌ها از زبان، به‌اندازه گسترده‌گی و تنوع فعالیت‌های انسانی است. البته، این امر هرگز به معنای انکار وحدت ملی زبان نیست^{۱۲}. زبان از سوی مشارکان حوزه‌های گوناگون فعالیت‌های انسانی، در هیئت و اشکالی از گفتارهای (شفاهی یا مکتوب) واقعی تحقق می‌یابد. این گفتارها نه فقط اوضاع و احوال ویژه و اهداف چنین حوزه‌هایی را با مفاهیم (درون‌مایه‌ها) و سبک زبانی (یعنی گزینش امکانات واژگانی، جملگانی و دستوری) بازمی‌نمایند؛ بلکه فراتر از همه این‌ها، از طریق ساختارهای تألیفی و ترکیبی^{۱۳} بازمی‌تابانند. تمام این سه جنبه (یعنی سبک، درون‌مایه و ساختار تألیفی) به کلیت گفتار وابسته‌اند و وضعیت آن‌ها به‌واسطه ماهیت ویژه هر نوع حوزه خاص ارتباطی تعیین می‌شود. هر گفتار جداگانه‌ای منفرد است؛ البته هر حوزه‌ای که زبان در آن به‌کار می‌رود، گونه‌های نسبتاً ثابتی از این گفتارها^{۱۴} را می‌پروراند. این‌ها را می‌توان گونه‌های سخن^{۱۵} نامید.

وفور و تنوع گونه‌های سخن بی‌حدومرز است؛ زیرا امکانات گوناگون فعالیت انسانی پایان‌ناپذیرند و از آنجا که هر ساحتی از فعالیت انسانی دربردارنده مجموعه کاملی از گونه‌های سخن است، تا زمانی که یک ساحت ویژه از [فعالیت انسانی]

گسترش یابد و پیچیده‌تر شود، گونه‌های سخن نیز گسترش می‌یابد و از هم متمایز می‌شوند. می‌باید بر بس‌گانگی و ناهمگنی^۶ وافر گونه‌های سخن (گفتاری و نوشتاری) تأکید ویژه‌ای شود. در واقع، مقوله گونه‌های سخن در بردارنده مواردی است از قبیل پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوهای روزمره (خود این‌ها البته بسته به موضوع، موقعیت و مشارکان بسیار گوناگون‌اند)، روایت‌های روزمره، نوشتار (تمام اشکال و صور آن)، دستورهای نظامی کوتاه، نوشتارهای مفصل و پرآب‌وتاب، مجموعه متنوع اسناد و مدارک تجاری (اسناد معمولاً استاندارد) و جهان متکثر تفسیرها (در وسیع‌ترین معنای کلمه، یعنی تفسیرهای سیاسی و اجتماعی). همچنین در این فهرست می‌باید انواع گوناگون گزاره‌های علمی و تمام گونه‌های ادبی (از ضرب‌المثل تا رمان‌های چندجلدی) را بگنجانیم. به نظر می‌رسد گونه‌های سخن چنان بس‌گانه‌اند که نه سطح مشترک واحدی دارند و نه می‌توانند داشته باشند که بتوان آن‌ها را بررسی کرد؛ زیرا در این میدان پژوهش، پدیدارهای ناهمگن و بس‌گانه‌ای دیده می‌شود؛ مانند پاسخ‌های کوتاه تک‌واژه‌ای روزمره، رمان‌های چندجلدی، دستورهای نظامی و آثار غنایی به‌غایت شخصی که حتی نحوه تلفظ و ادای آن‌ها ویژگی‌های شناخته و مرسوم می‌دارد. کسی ممکن است تصور کند که چنین ناهمگنی و بس‌گانگی نقشمندی، ویژگی‌های عام گونه‌های سخن را به‌غایت انتزاعی و بی‌معنا می‌کند. احتمالاً همین امر دال بر آن است که چرا مسئله عام گونه‌های سخن هرگز بررسی نشده است. گونه‌های ادبی بیشتر از دیگر گونه‌ها بررسی شده‌اند. اما از عصر باستان تاکنون، آن‌ها بر حسب ویژگی‌های هنری و ادبی‌شان بررسی شده‌اند؛ بر مبنای تفاوت‌هایی که یک گونه را از گونه‌ای دیگر (آن‌هم فقط در قلمرو ادبیات) متمایز می‌کند. نه به‌عنوان گونه‌های گفتاری ویژه‌ای در تقابل با گونه‌های دیگر؛ بلکه به‌واسطه ماهیت لفظی (زبانی) مشترکی که بین آن‌ها عام تلقی می‌شده است. بررسی عام ویژگی‌های گفتار و گونه‌های آن هرگز انجام نشده است. گونه‌های بلاغی از عهد باستان بررسی می‌شده‌اند (و البته در دوره‌های بعدی چیز زیادی به نظریه‌های کلاسیک افزوده نشد). در آن زمان، بیشتر، بر ماهیت لفظی این گونه‌های گفتاری تأکید می‌شده است؛ یعنی معطوف به جنبه‌هایی از قبیل رابطه شنونده و تأثیر او بر گفتار، ختم و فرجام ویژه گفتار - که متفاوت با تمامیت مطلب و

اندیشه بوده است- و مواردی از این دست؛ اما در این مقام هم ویژگی‌های خاص گونه‌های سخن بلاغی (قضایی و سیاسی) بر ماهیت عام ویژگی‌های زبانی سایه افکنده است. در نهایت، گونه‌های سخن روزمره هم بررسی شدند (به‌ویژه پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوهای روزمره)؛ همچنین زبان بر اساس دیدگاه زبان‌شناسی عام (در مکتب سوسور و پیروانش، یعنی ساختارگرایان، رفتارگرایان آمریکایی و وسلی‌رین‌ها^{۱۷} بر مبنای نگرش زبان‌شناختی کاملاً متفاوتی) بررسی شد^{۱۸}. اما این خط سیر به تعیین دقیق ماهیت عام زبان‌شناختی گفتار منجر نشد؛ زیرا این خط سیر به گفتار شفاهی روزمره محدود بود؛ گه‌گاه هم، مستقیم یا غیرمستقیم، به بررسی گفتارهای بدوی معطوف بود (از جانب رفتارگرایان آمریکایی).

ناهمگنی و بس‌گانگی مفرط گونه‌های سخن و مشکل آن، یعنی تعیین دقیق ماهیت عام گفتار، به‌هیچ‌وجه امری نیست که ناچیز انگاشته شود. آنچه در اینجا بایست به آن پرداخت، تفاوت مهم و معناداری است میان گونه‌های سخن اولیه (ساده) و ثانویه (پیچیده). گونه‌های سخن ثانویه (پیچیده) (یعنی رمان‌ها، نمایش‌نامه‌ها، تمام انواع پژوهش‌های علمی، گونه‌های عمده سخن تفسیری و مانند این‌ها) در روابط و مناسبات فرهنگی (اغلب نوشتاری) پیچیده‌تر و به‌نسبت پیشرفته‌تر و سازمان‌یافته‌تری پدید می‌آیند که عبارت‌اند از: گونه‌های هنری، علمی، سیاسی- اجتماعی و مانند این‌ها. گونه‌های ثانویه در فرایند شکل‌گیری‌شان، گونه‌های اولیه (ساده) را جذب و هضم می‌کنند؛ خود این گونه‌های ساده در فرایند رابطه کلامی بی‌واسطه [با واقعیت] شکل گرفته‌اند. این گونه‌های اولیه هنگامی که وارد گونه‌های پیچیده شوند، دگرگون می‌شوند و ویژگی خاصی به خود می‌گیرند. آن‌ها رابطه بی‌واسطه‌شان را با واقعیت و گفتارهای واقعی دیگر از دست می‌دهند. برای مثال، پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوهای روزمره و نامه‌ها که در رمان‌ها دیده می‌شوند، شکل و معنای روزمره خود را فقط در سطح محتوای رمان حفظ می‌کنند. آن‌ها از طریق رمان به‌عنوان یک کل و رخدادی هنری- ادبی، نه به‌عنوان زندگی واقعی، وارد عالم واقعیت می‌شوند. رمان به‌عنوان یک کل، یک گفتار به‌شمار می‌آید؛ همان‌طور که گفت‌وگوهای روزمره یا نامه‌های

خصوصی - که ماهیتی عام دارند - گفتار به‌شمار می‌آیند؛ اما رمان برخلاف این‌ها، گفتاری پیچیده (ثانویه) است.

تفاوت میان گونه‌های اولیه و ثانویه (ایدئولوژیکی) بسیار فراوان و اساسی است^{۱۹}؛ اما دقیقاً همین امر، ماهیت گفتار را از طریق تحلیل این دو گونه سخن آشکار و تعریف می‌کند. فقط در این زمان است که تعریف ماهیت پیچیده و ناپیدای گفتار، مناسب و شایسته خواهد بود (و سویه‌های مهم گفتار را دربرخواهد گرفت). رهیافتی یک‌جانبه به مسئله گونه‌های سخن اولیه به‌ناچار، به ساده‌سازی و عوامانه‌کردن کل مسئله منجر می‌شود (زبان‌شناسان رفتارگرا نمونه‌نهایی این کار هستند). روابط دوسویه میان گونه‌های اولیه و ثانویه و فرایند شکل‌گیری تاریخی گونه‌های ثانویه، ماهیت گفتار را روشن می‌کند (و فراتر از همه این‌ها، مسئله روابط و مناسبات میان زبان، ایدئولوژی و جهان‌نگری را آشکار می‌کند).

بررسی ماهیت گفتار و اشکال گونه‌شناختی متنوع گفتارها در ساحت‌های گوناگون فعالیت انسانی، برای تقریباً تمام حوزه‌های زبان‌شناسی و واژه‌شناسی بسیار مهم است. اهمیت آن به این دلیل است که هر نوع پژوهشی که موضوع آن، زبان عینی باشد (یعنی تاریخ زبان، دستور زبان معیار، تألیف هر نوع فرهنگ لغت، سبک‌شناسی زبان و مانند این‌ها) به‌ناگزیر سروکارش با گفتارهای عینی (مکتوب و ملفوظ) است که به ساحت‌های گوناگون فعالیت و ارتباط کلامی انسانی وابسته‌اند؛ از قبیل وقایع‌نگاری‌ها، قراردادهای، متون قانونی، متون سردفترها و دیگر اسناد، گونه‌های متنوع ادبی، علمی، تفسیری، نامه‌های شخصی و رسمی، گفت‌وگوهای روزمره (یعنی تمام زیرمقوله‌های آن) و مانند این‌ها. در این مقام است که پژوهشگران به داده‌های زبانی نیاز پیدا می‌کنند. نظر ما این است که برای پژوهش در هر حوزه خاصی، داشتن تصور روشنی از ماهیت گفتار به‌طور کلی و مشخصه‌های متنوع گونه‌های گفتار (اولیه و ثانویه)، یعنی گونه‌های سخن، ضروری است؛ در هر حوزه‌ای از پژوهش زبان‌شناختی، نادیده گرفتن ماهیت گفتار یا کوتاهی در بررسی زیرمقوله‌های گونه‌های سخن به‌اهمال در پژوهش و انتزاع‌گرایی مفرط می‌انجامد و موجب تحریف تاریخمندی پژوهش و سست کردن رابطه میان زبان و زندگی می‌شود. درنهایت اینکه، زبان از طریق گفتارهای عینی و

واقعی وارد زندگی می‌شود (که زبان را تجسم می‌بخشند) و زندگی هم از طریق گفتارها وارد زبان می‌شود. گفتار، گره مهم و استثنایی مسائل است. رهیافت به مسائل حوزه‌های معین دانش زبان و مسائل آن بر اساس این زمینه است.

اول از همه به سبک‌شناسی می‌پردازیم. هر سبکی با گفتار و اشکال نوعی گفتار، یعنی گونه‌های سخن، رابطه جدایی‌ناپذیری دارد. هر گفتاری - شفاهی یا کتبی، اولیه یا ثانویه در هر حوزه ارتباطی - منفرد است و بنابراین، می‌تواند فردیت‌گینده (یا نویسنده) را بازتاباند؛ یعنی دارای سبکی منفرد می‌شود. اما همه گونه‌های سخن به‌نحوی برابر نمی‌توانند فردیت‌گینده را در گفتارها بازتابانند؛ یعنی به سبکی منفرد منجر شوند. آفرینش‌گرانه‌ترین و رساناترین گونه‌ها، گونه‌های هنر ادبیات است. در این مقام، سبک فردی به‌طور مستقیم وارد کنش گفتار می‌شود و این، یکی از مهم‌ترین اهداف اصلی آن است (حتی در قلمرو هنر ادبیات هم گونه‌های متنوع، امکانات متفاوتی را برای اظهار و بیان فردیت و جنبه‌های گوناگون فردیت در زبان فراهم می‌کنند). پایین‌ترین موقعیت‌های مطلوب برای بازتاب فردیت در زبان، مربوط به گونه‌هایی است که نیازمند شکل و صورت معیاری هستند؛ برای مثال بسیاری از اسناد و مدارک تجاری، دستورهای نظامی، نشانه‌های زبانی در صنعت، و مواردی از این‌دست. در چنین وضعی، شخص فقط می‌تواند سطحی‌ترین بعد فردیت و تقریباً جنبه‌های زیست‌شناختی فردیت را اظهار کند (به‌ویژه در هنگام اظهار شفاهی این گونه‌های معیار گفتار). در بخش اعظم گونه‌های سخن (به‌جز گونه‌های ادبی) سبک فردی نه وارد مفاد گفتار می‌شود و نه مقصود گفتار نیز آن است؛ بلکه این‌ها از جمله عَرَضیات گفتار و دست‌آمدهای فرعی آن هستند. گونه‌های سخن متنوع می‌توانند لایه‌ها و سویه‌های گوناگون شخصیت فرد را آشکار کنند؛ سبک فردی را هم می‌توان در روابط و مناسبات با زبان ملی دید. مسئله هویت ملی و فردی در زبان برای بررسی مسئله گفتار، بسیار اساسی است (گذشته از این‌ها، فقط در این مقام است - یعنی در گفتار - که زبان ملی در هیئت و شکل زبان فردی درون‌گیری می‌شود). تعیین و بررسی هر نوع سبک به‌طور کلی و هر نوع سبک فردی به‌طور منفرد، نیازمند بررسی ژرف‌تر این دو نوع گفتار و بس‌گانگی گونه‌های سخن است.

رابطه بنیادی و جدایی‌ناپذیر میان سبک و گونه^{۲۰} در مسئله سبک‌های زبانی یا سبک‌های نقشمند آشکار است. در اساس، زبان یا سبک‌های زبانی نقشمند، چیزی نیستند جز سبک‌هایی گونه‌شناختی، خاص برخی حوزه‌های مشخص فعالیت و ارتباط انسانی. هر حوزه‌ای گونه‌های خاص خود را دارد و به کار می‌برد که متناسب با اوضاع و احوال خاص آن هستند. سبک‌های ویژه‌ای هم متناظر با این گونه‌ها هست. هر کارکرد [زبانی] ویژه (علمی، فنی، تفسیری، تجاری و روزمره) و هر موقعیت ویژه مربوط به ارتباط کلامی خاص هر حوزه‌ای، به پدید آمدن گونه‌های ویژه منجر می‌شود؛ یعنی گونه‌هایی گفتاری که درون‌مایه، سبک و ترکیب‌ساخت به نسبت ثابتی دارند. سبک وابسته و بازبسته است به واحدهای درون‌مایه‌ای ویژه و - مهم‌تر از آن - به واحدهای ترکیب‌ساختی^{۲۱} ویژه: انواع ویژه ساخت و پرداخت کلیت کلام، انواع و صور ختم و فرجام سخن و انواع روابط میان گوینده و دیگر مشارکان در وضع ارتباط کلامی (یعنی شنوندگان، خوانندگان، مشارکان، [نقل] سخن دیگران و مواردی از این دست). سبک به عنوان یک عنصر، وارد واحد گونه‌شناختی گفتار می‌شود. البته این سخن به آن معنا نیست که سبک زبانی نمی‌تواند موضوع مستقلی برای پژوهش باشد. چنین پژوهشی، یعنی سبک‌شناسی زبان، رشته‌ای مستقل است که هم ضروری است و هم شدنی. اما چنین پژوهشی زمانی درست و سودمند است که بر پایه آگاهی همیشگی از ماهیت گونه‌شناختی سبک‌های زبانی استوار باشد [یعنی اینکه سبک‌های زبانی همواره در هیئت گونه‌ای خاص هستند] و همچنین بر پایه بررسی اولیه زیرمقوله‌های مربوط به گونه‌های سخن بنا شده باشد. سبک‌شناسی زبان هرگز بر این بنیاد استوار نبوده است؛ ضعف آن در همین است. هیچ نوع طبقه‌بندی شناخته‌شده عامی از سبک‌های زبان وجود ندارد. کسانی که همواره درصدد برآمده‌اند تا آن سبک‌ها را طبقه‌بندی کنند، نتوانسته‌اند به لزوم منطقی و بنیادی امر طبقه‌بندی برسند؛ یعنی به بنیانی واحد؛ رده‌بندی‌ها در نهایت ضعف‌اند و مبهم و جدانیافته^{۲۲}. برای مثال، به تازگی دستور زبان روسی فرهنگستان چاپ شده است که زیرمقوله‌های زبان‌های سبک‌دار زیر را بیان می‌کند: گفتار کتابی، گفتار عامیانه، گفتار علمی - انتزاعی، فنی - علمی، انتقادی - روزنامه‌ای، تجاری - رسمی، گفتار روزمره خودمانی و بحث و جدل‌های عوامانه.

علاوه بر این سبک‌های زبانی، زیرمقوله‌هایی سبکی از کلمات جدلی، واژگان کهن و تعبیرات شغلی هم هست. چنین طبقه‌بندی‌ای از سبک‌های زبانی کاملاً بی‌نظم و ترتیب است؛ اساس آن‌هم بر پایه اصولی استوار است برای تقسیم زبان به سبک‌ها. این طبقه‌بندی هم ناقص است و هم باعث تمایز گذاشتن [میان گونه‌های سخن] نمی‌شود. این امر نتیجه درک ناصواب از ماهیت گونه‌شناختی سبک‌های زبانی است و همچنین غیاب طبقه‌بندی سنجیده‌ای از ساحت‌های فعالیت انسانی (و بی‌توجهی به تمایز میان گونه‌های اولیه و ثانویه که برای سبک‌شناسی بسیار مهم است).

هنگام بحث از مسائل تاریخی، جدا کردن سبک از گونه، بسیار زیان‌بخش است. دگرگونی‌های تاریخی سبک‌های زبانی همراه است با تغییراتی در گونه‌های سخن. زبان ادبی زبان پیچیده‌ای است؛ نظام پویایی است از سبک‌های زبانی. روابط و مناسبات این سبک‌ها در دستگاه زبان ادبی همواره تغییر‌یابنده است. زبان ادبی - که شامل سبک‌های غیرادبی هم می‌شود - دستگاه زبانی پیچیده‌تری است. به‌منظور دست‌یابی به پویایی تاریخی پیچیده این نظام‌ها و وانهادن توصیف ساده (و اغلب سطحی) سبک‌ها - که همواره مشهود هستند و جایشان را با هم عوض می‌کنند - و رفتن به جانب تحلیل تاریخی این سبک‌ها، شخص می‌باید تاریخ ویژه گونه‌های سخن (آن‌هم نه فقط گونه‌های ثانویه، بلکه گونه‌های اولیه هم) را بسط دهد. این امر می‌تواند تمام تغییرات زندگی اجتماعی را به‌نحوی روشن‌تر، آشکارتر و انعطاف‌پذیرتر نشان دهد. گفتارها و انواع آن، یعنی گونه‌های سخن، تسمه‌های محرک پیوستن تاریخ اجتماع به تاریخ زبان هستند. هیچ پدیده (آوایی، واژگانی و دستوری) جدید منفردی بدون پیمودن مسیر پیچ‌درپیچ و طولانی آزمون‌ها و جرح و تعدیل‌های گونه‌شناختی و سبک‌شناختی نمی‌تواند وارد دستگاه زبان شود.^{۲۳}

در هر دوره‌ای، گونه‌های سخن معین بر مسیر پیشرفت زبان ادبی تأثیر می‌گذارند. این‌ها هم البته فقط گونه‌های سخن ثانویه (ادبی، تفسیری و علمی) نیستند؛ بلکه گونه‌های اولیه (انواع معین گفت‌وگوهای شفاهی، صحبت‌های محافل خصوصی، همچنین دیگر گونه‌های سخن مانند سخن‌های خودمانی، سخن‌های خانوادگی روزمره، سیاسی، اجتماعی، فلسفی و...). هنگام پرداختن به لایه‌های فراادبی متناظر زبان ملی،

بایست به گونه‌های سخنی پرداخت که از طریق این لایه‌ها مجال ظهور می‌یابند. در اغلب موارد، این اشکال گوناگون سخن عبارت است از: گونه‌های سخن مکالمه‌ای - گفت‌وگویی^{۲۴}. بنابراین، از همین نگرش، منطق گفت‌وگویی^{۲۵} کم‌وبیش ویژه میان گونه‌های ثانویه، تضعیف ساختار تک‌گویانه، درک و دریافت جدید از شنونده به‌عنوان مشارک - هم‌سخن^{۲۶}، اشکال جدید تکمیل کلیت سخن و مواردی از این دست برمی‌خیزد. هر جا سبک در کار باشد، گونه نیز حضور دارد.

در بررسی هر پدیده عینی زبانی، دستور زبان و سبک‌شناسی در عین هم‌پوشانی، از یکدیگر دورند. اگر آن پدیده زبانی فقط در نظام زبان لحاظ شود، پدیده‌ای دستوری است؛ اما اگر در کلیت گفتار یا کلیت یک گونه سخن بررسی شود، پدیده‌ای سبک-شناختی است. به همین دلیل است که گزینش‌گوینده از هر صورت دستوری ویژه، کنش سبک‌شناختی است. اما این دو نگرش از یک پدیده واحد، نه باید در برابر هم مقاوم باشند و نه به‌صورت قالبی و بی‌فکر جانشین هم شوند. این دو باید بر پایه واحد واقعی پدیده زبانی، به‌گونه‌ای اساسی با هم ترکیب شوند (البته با تمایز روش‌شناختی دقیق و روشنی میان آن‌ها). فقط با فهم عمیق ماهیت گفتار و ویژگی‌های خاص گونه‌های سخن می‌توان راه‌حل درستی برای این مسئله روش‌شناختی پیچیده یافت.

به‌نظر می‌رسد بررسی ماهیت گفتار و گونه‌های سخن برای فائق آمدن بر دریافت‌های ساده‌انگارانه‌ای درباب زندگی کلام، اصلاح جریان کلام، امر ارتباط کلامی و مواردی از این دست اهمیت زیادی داشته باشد؛ دیدگاه‌های خامی که هنوز هم در مطالعات زبان‌شناسی رایج هستند. علاوه بر این، بررسی گفتار به‌عنوان واحد واقعی ارتباط کلامی، فهم درست‌تری از ماهیت واحدهای زبانی: واژگان و جملات (به‌عنوان یک دستگاه) را ممکن می‌سازد.

به‌طور موقت، این مسئله را پیش می‌کشیم که جمله واحدی زبانی است در تقابل با گفتار که واحدی است از ارتباط کلامی. جمله اندیشه‌ای نسبتاً کامل است که در حیطه یک گفتار در مقام یک کل، با دیگر اندیشه‌های گوینده رابطه مستقیمی دارد. گوینده در پایان جمله برای این منظور توقف می‌کند تا به سراغ اندیشه‌ای دیگر برود، یا آن را ادامه دهد، اندیشه‌ای دیگر جایگزینش کند یا اندیشه پیشین را اثبات کند. زمینه

و بافتار جمله، همان کلام فاعل سخن‌گوست (گوینده). جمله خود با زمینه فرالفظی واقعیت (یعنی موقعیت و وضعیت مکانی- زمانی و پیشینه تاریخی) یا با گفتار دیگر سخن‌گویان رابطه مستقیمی ندارد. امر رابطه از طریق بافتاری که کلیت آن را فراگرفته، یعنی از طریق گفتار به‌عنوان یک کل، به‌صورتی غیرمستقیم صورت می‌پذیرد. فقدان نظریه‌ای نیک‌پرداخته در باب گفتار به‌عنوان واحدی از ارتباط کلامی، به تمایز نادرست میان جمله و گفتار انجامیده و اغلب، موجب خلط کامل این دو با هم شده است.

آثار کاملاً ساختارمند و ویژه گونه‌های متنوع هنری و علمی، به‌رغم تمام تفاوت‌هایی که با پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوها دارند، به‌لحاظ ماهیتی، واحدی از ارتباط کلامی هستند. حدود مرز آن‌ها به‌واسطه تغییر فاعل سخن‌گو به‌وضوح تعیین می‌شود؛ فاعل سخن‌گو- در این مورد نویسنده اثر- فردیت خود را در سبکش، جهان‌نگری‌اش و در تمام ابعاد اثرش متجلی می‌کند. بنابراین، این نوع مهر و نشان‌گذاری فردیت مرزهای درونی ویژه‌ای برای اثر می‌آفریند که آن را در کلیت فرایند ارتباط کلامی مربوط به فضای فرهنگی ویژه‌ای، از دیگر آثار مرتبط متمایز می‌کند؛ یعنی از آثار پیشینیان که نویسنده بر آن‌ها تکیه کرده است، از دیگر آثار مکتبی همسان، از آثار مکتب مخالفی که نویسنده با آن سر ستیز دارد و مانند این‌ها.

اثر ادبی^{۲۷} مانند پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوها، معطوف به واکنش دیگری (دیگران) است؛ به واکنش فعالانه و توجه‌برانگیزی به جانب خود معطوف است که ممکن است مفروض بر اشکال گوناگونی باشد: تأثیری آموزشی بر خوانندگان، برانگیختن آنان، ایجاد واکنش‌های انتقادی، تأثیر بر دنباله‌روان و پیروان و مواردی از این قبیل. اثر می‌تواند در اوضاع و احوال پیچیده ارتباط کلامی و در فضای فرهنگی ویژه‌ای، تعیین‌کننده علائق و واکنش‌های دیگران باشد. اثر حلقه واسط در رنجیره ارتباط کلامی است. اثر مانند پاسخ‌های کوتاه در گفت‌وگوها، مرتبط با دیگر اثر-گفتار^{۲۸} هاست. هر دوی این‌ها هم برای آن‌اند که به دیگران پاسخ دهند و هم برای اینکه به آن‌ها پاسخ دهند.

در هر گفتاری، از یک واژه منفرد و پاسخ کوتاه روزمره تا آثار پیچیده علمی و ادبی، طرح کلام گوینده یا اراده‌ای کلامی را می‌توانیم دریابیم و احساس کنیم؛ این

طرح تعیین‌کننده کلّیت گفتار، یعنی طول و حدود مرزهای آن است. در پیش خود می‌توانیم تصور کنیم که نویسنده می‌خواهد چه بگوید. همچنین از این طرح کلامی و اراده کلامی (وقتی آن را دریابیم) می‌توانیم برای تخمین فرجام کلام استفاده کنیم. این طرح کلامی هم تعیین‌کننده انتخاب موضوع است (یعنی در اوضاع و احوال خاص ارتباط کلامی، همچنین در ارتباط ضروری با گفتارهای پیشین) و هم تعیین‌کننده مرزها و فراگیری معناساختی گفتار. البته، این طرح گفتاری تعیین‌کننده انتخاب شکل گونه‌شناختی هم است که گفتار در بطن آن ساخته و پرداخته می‌شود. مُشارکان مستقیم در ارتباط کلامی - که خود را در مواجهه‌ای مستقیم با موقعیت‌ها و گفتارهای پیشین می‌بینند - به سرعت و سهولت طرح گفتار و اراده کلامی گوینده را درمی‌یابند. آنان از همان اولین واژگان گوینده، مسیر کلّیت پیش‌رونده گفتار را درک می‌کنند.

حال برگردیم به اشکال گونه‌شناختی ثابت گفتار؛ اراده کلامی گوینده پیش از هرچیز، در انتخاب گونه سخن ویژه متجلی می‌شود. این انتخاب به واسطه ماهیت ویژه فضای خاص ارتباط کلامی، ملاحظات معناساختی (درون‌مایه‌ای)، موقعیت عینی ارتباط کلامی، وضع شخصی مُشارکان کلامی و مواردی از این دست تعیین می‌شود. هنگامی که طرح کلامی گوینده با تمام فردیت و ذهنیت بنیادیش با گونه سخن منتخبی وفق داده شود و به کار بسته شود، این کلام در بطن ساختار گونه‌شناختی ویژه‌ای شکل می‌گیرد و پرورنده می‌شود. این گونه‌های سخن، بیش از هر جای دیگر، در فضای گسترده و بس‌گانه ارتباط کلام شفاهی روزمره موجودند که شامل آشناترین و خودمانی‌ترین گونه‌های سخن هستند.

صحبت ما درباره گونه‌های سخن ویژه است؛ به این معنا که تمام گفتارهای ما واجد اشکال نسبتاً نوعی ثابتی از ساخت‌بندی^{۲۹} کل هستند. انبار و ذخیره گونه‌های سخن شفاهی (و نوشتاری) ما غنی است. ما در عمل، با اطمینان و مهارت از آنها استفاده می‌کنیم و برای ما کاملاً شدنی است که وجود آنها را حتی در عالم نظر هم فرض نکنیم. مانند مولیر مونسیر جوردن^{۳۰} هنگامی که دست به نوشتن نثر می‌زد، نمی‌دانست دارد چه می‌نویسد و چه کار می‌کند. ما نیز در حیطه گونه‌های سخن فراوانی قلم می‌زنیم، بدون آنکه تصور کنیم آن گونه‌ها هم وجود دارند. حتی در

آزادترین و بی‌قیدوبندترین گفت‌وگوها هم کلام خود را در قالب گونه‌های سخن ویژه‌ای می‌ریزیم؛ برخی از این گونه‌های سخن صلب و سخت‌اند، برخی مبتدل و برخی هم انعطاف‌پذیرتر، دگرگون‌پذیرتر و خلاقانه‌ترند (ارتباط زبانی روزمره گونه‌های خلاقانه‌ای دارد که در دسترس بگذارد). ما گونه‌های سخن را تقریباً به همان شکلی یاد می‌گیریم که زبان مادری مان را؛ زبان مادری‌ای که تسلط ما بر آن، پیش از زمانی است که دستور زبان را یاد بگیریم. ما زبان مادری را (یعنی ساخت واژگانی و ساختار دستوری آن را) از فرهنگ لغت‌ها و دستور زبان‌ها نمی‌آموزیم؛ بلکه از گفتارهای واقعی و عینی‌ای فرامی‌گیریم که می‌شنویم، و نیز با بازتولید زبان به واسطه ارتباط کلامی زنده‌ای که با افراد پیرامون خود داریم. ما صورت‌های زبانی^{۳۱} را فقط با اشکال گفتارها ترکیب می‌کنیم و پیوند می‌دهیم. صورت‌های زبانی و اشکال نوعی گفتارها، یعنی گونه‌های سخن، وارد تجربه و ذهن ما می‌شوند و با هم ارتباط تنگاتنگی می‌یابند. سخن‌آموزی به معنای تسلط بر ساختن گفتارهاست (زیرا ما در حیطه گفتارها سخن می‌گوییم، نه جملات منفرد و نه کلمات منفرد). گونه‌های سخن کلام ما را به همان شکلی نظم و سامان می‌بخشند که اشکال دستوری (نحوی). ما یاد گرفته‌ایم که کلام خود را در قالب اشکال گونه‌شناختی بریزیم و هنگامی که به کلام کسی گوش می‌سپاریم، گونه یا نوع آن را از همان اولین کلمات حدس می‌زنیم؛ اندازه معین (یعنی اندازه تقریبی کل کلام) و ساختار ترکیبی آن را پیش‌بینی می‌کنیم؛ پایان کلام را می‌توانیم پیش‌بینی کنیم؛ یعنی از همان آغاز درکی از کلیت کلام داریم که فقط در فرایند کلام ممکن است این درک تغییر کند. اگر گونه‌های سخن وجود نمی‌داشتند و ما بر آن‌ها تسلط نمی‌داشتیم و مجبور بودیم در جریان و فرایند گفتار آن‌ها را بیافرینیم و هر واحد گفتاری را به میل و دلخواه خود بسازیم، ارتباط کلامی تقریباً ناممکن می‌شد.

البته، گونه‌های سخن - که ما کلام خود را در قالب آن‌ها می‌ریزیم - با صورت‌های زبانی^{۳۲} تفاوت اساسی‌ای دارند. اشکال زبانی برای گوینده ثابت و اجباری (تجویزی) هستند؛ درحالی که اشکال گونه‌شناختی منعطف‌تر، شکل‌پذیرتر و آزادترند. بدین سبب، گونه‌های سخن بسیار گوناگون‌اند. شمار زیادی از گونه‌های سخن - که در زندگی

روزمره گسترده‌اند- چنان رایج و به‌هنگار شده‌اند که کلام ویژه گوینده فقط از طریق انتخاب گونه سخن ویژه‌ای- و شاید بر مبنای لحن بیانی خاصی- مجال بروز می‌یابد؛ برای مثال گونه‌های روزمره‌ای همچون سلام و احوال‌پرسی، خداحافظی، تبریک‌ها، خواست و تمناها، اطلاعات مربوط به حوزه‌های سلامت، تجارت و مواردی از این‌دست. این گونه‌ها بسیار گسترده و متنوع‌اند؛ زیرا آن‌ها بسته به موقعیت، وضعیت اجتماعی و روابط مشارکان در ارتباط کلامی، تفاوت پیدا می‌کنند. این گونه‌ها اشکالی والا، بسیار رسمی، احترام‌آمیز و همچنین خودمانی دارند. همچنین، اشکالی از گونه‌های سخن با درجات گوناگونی از خودمانی‌بودن و همچنین محرمیت هست (این‌ها با گونه‌های خودمانی متفاوت‌اند). این گونه‌ها هم، لحن خاصی را می‌طلبند و ساختار آن‌ها واجد لحن بیانی خاصی است. این گونه‌ها، به‌ویژه گونه‌های والا و رسمی، تجویزی و تاحد زیادی ثابت‌اند. در چنین مقامی، کلام معمولاً به‌گزینش گونه سخن ویژه‌ای محدود است. فقط تفاوت‌های جزئی لحن بیانی (یکی ممکن است لحنی خشک‌تر یا احترام‌آمیزتر، سردتر یا گرم‌تر برگزیند؛ یکی هم ممکن است کلام خود را با لحنی شاد آغاز کند) می‌تواند فردیت (منظور، عاطفی‌احساسی) گوینده را بیان کند. اما در چنین وضع و حالی هم می‌توان گونه‌ها را برجسته‌تر کرد. این امر درباب ارتباط کلامی معمول است؛ برای مثال شکل گونه‌شناختی سلام و احوال‌پرسی را می‌توان از فضای رسمی به فضای ارتباط خودمانی تغییر داد؛ به این معنا که احوال‌پرسی با تأکید نقیضه‌ای- هزل‌آمیز به‌کار رود. برای اهدافی مشابه این، شخص می‌تواند آزادانه گونه‌ها را از حوزه‌های گوناگون با هم بیامیزد.

علاوه‌بر این گونه‌های استاندارد، گونه‌های آزادانه‌تر و خلاقانه‌تری از ارتباط شفاهی کلامی وجود داشته است و هنوز هم وجود دارد: گونه‌های مربوط به صحبت‌های محفلی درباب موضوعات روزمره، اجتماعی، هنری و مانند این‌ها، گفت‌وگوهای مربوط به میزگردها، گفت‌وگوهای خصوصی میان دوستان، گفت‌وگوهای خصوصی میان اعضای خانواده و مانند این‌ها (البته هیچ فهرستی از گونه‌های سخن شفاهی وجود ندارد و اصل و اساسی هم وجود ندارد که چنین فهرستی بر پایه آن استوار باشد). اکثر این گونه‌ها پذیرای صورت‌بندی دوباره آزاد و خلاقانه هستند (همچون گونه‌های

هنری). اما استفاده از یک گونه سخن به‌نحوی آزادانه و خلاقانه، عین آفرینش یک گونه سخن از ابتدا نیست؛ برای تصرف آزادانه در گونه‌های سخن، می‌بایست بر آنها کاملاً تسلط داشت.

بیشتر افرادی که بر زبان تسلط عالی‌ای دارند، در برخی حوزه‌های خاص ارتباطی خود را درمانده می‌بینند؛ زیرا آنان بر اشکال گونه‌شناختی مورد استفاده در آن حوزه‌های خاص تسلط عملی ندارند. بسیار دیده می‌شود که شخصی که در برخی حوزه‌های ارتباط فرهنگی، بر کلام تسلط عالی‌ای دارد، کسی که قادر است مقالات پژوهشی را بخواند و در بحث‌های علمی شرکت کند، و کسی که در باب مسائل اجتماعی خوب صحبت می‌کند، ممکن است در گفت‌وگویی اجتماعی ساکت یا بسیار ناشی باشد. مسئله در اینجا مربوط به فقر لغات یا سبک نیست؛ بلکه به‌طور کلی مربوط است به عدم تسلط بر منبع و انبار گونه‌های مربوط به گفت‌وگوهای اجتماعی، نابسندگی و کم‌آگاهی از کلیت گفتار که به شخص کمک می‌کند تا بتواند کلام خود را روان و به‌طور طبیعی در قالب اشکال سبکمند و ترکیب‌ساختی ویژه‌ای بریزد؛ همچنین به‌سبب ناتوانی برای احضار دقیق کلمات است و قصور در شروع و پایان‌دادن درست سخن (البته ترکیب و تألیف کلام در این قبیل گونه‌های سخن ساده است).

هرچه تسلط ما بر گونه‌های سخن بیشتر باشد، آزادانه‌تر می‌توانیم از آنها استفاده کنیم. می‌توانیم کامل‌تر و روشن‌تر فردیت خود را در آنها بیان کنیم (امری که هم شدنی است و هم لازم)؛ می‌توانیم دقیق‌تر و با انعطاف بیشتری موقعیت‌های تکرارناپذیر ارتباطی را اظهار کنیم؛ در یک کلام، به‌نحوی کامل‌تر می‌توانیم طرح کلام آزادانه خود را تحقق ببخشیم.

بنابراین، گوینده نه‌فقط از اشکال الزامی زبان ملی برخوردار است (ترکیب‌بندی واژگانی و ساختار دستوری)؛ بلکه از صورت‌های گفتاری، یعنی گونه‌های سخن هم بهره‌مند است که این‌ها هم اجباری هستند؛ لزوم وجود گونه‌های سخن برای فهم دوجانبه، به‌اندازه لزوم صورت‌های زبانی است. گونه‌های سخن دگرگون‌پذیرتر، منعطف‌تر و تغییرپذیرتر از صورت‌های زبانی هستند؛ اما این‌ها هم برای فرد سخن‌گو اهمیتی الزامی و تجویزی دارند؛ بنابراین او این گونه‌ها را نمی‌سازد، بلکه به او بخشیده

می‌شوند. از این رو، هر گفتار واحدی را با تمام ویژگی‌های منفرد و خلاقانه‌اش، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان ترکیب‌ساخت کاملاً آزادی^{۳۳} از صورت‌های زبانی دانست؛ بدان‌سان که برای مثال سوسور (و بسیاری از زبان‌شناسان پس از او) فرض می‌کرده است؛ به این معنا که گفتار^{۳۴} را به معنای کنشی صرفاً فردی در کنار دستگاه زبان-به‌عنوان پدیده‌ای کاملاً اجتماعی و الزامی برای شخص- قرار داده است.^{۳۵} بیشتر زبان‌شناسان- اگر نه در عمل- در عالم نظر چنین موضعی داشته‌اند. آنان در گفتار فقط ترکیب منفرد اشکال صرفاً زبانی (واژگانی و دستوری) را دیده‌اند و دیگر اشکال تجویزی را- که گفتار در عمل آن‌ها را تحصیل می‌کند- نه کشف کرده‌اند و نه بررسی. نادیده انگاشتن گونه‌های سخن، به‌عنوان صورت‌های گفتاری تجویزی و به‌نسبت ثابت، ناگزیر به خلط گفتار با جمله منجر می‌شود؛ همچنین موجب اتخاذ موضعی (که البته هرگز دفاع پایداری از آن نشده) می‌شود مبنی بر اینکه کلام ما فقط در ساختار جملاتی ثابت قالب‌بندی می‌شود که از پیش به ما بخشیده شده‌اند.

هنگامی که جمله ویژه‌ای را برمی‌گزینیم، هدف ما فقط خود آن جمله نیست؛ بلکه ما می‌خواهیم از طریق این جمله مسئله‌ای را اظهار و بیان کنیم. ما از منظر کلیت گفتار، نوع و گونه جمله را برمی‌گزینیم؛ این کلیت گفتار هم از پیش به تخیل و صورت‌بندی واژگانی^{۳۶} شخص داده شده است و همین تعیین‌کننده انتخاب ما می‌شود. مسئله کلیت گفتار، یعنی گونه‌های سخن ویژه، ما را در فرایند سخن‌گویی رهنمون می‌کنند. طرح یک گفتار، به‌عنوان یک کل، ممکن است برای اجرای خود فقط نیازمند یک جمله باشد؛ اما ممکن است مستلزم شمار بیشتری از جملات هم باشد. گونه سخن منتخب، نوع گفتارها و روابط ترکیبی و ساختاری آن‌ها را از پیش تعیین می‌کند.

یکی از دلایلی که صورت‌های گفتاری در زبان‌شناسی فراموش شده، این است که ساختار ترکیبی این گونه‌ها بی‌نهایت متنوع و گوناگون است؛ به‌ویژه حجم آن‌ها (یعنی طول کلام) که از پاسخی تک‌واژه‌ای تا رمان را دربرمی‌گیرد. بنابراین، حجم و اندازه‌های گوناگونی از گونه‌های سخن شفاهی هست. از این رو، گونه‌های سخن شمارناپذیر و نامحدودند.

در فرایند ساخت و پرداخت گفتار، هنگام انتخاب واژگان، به هیچ وجه آن‌ها را از دستگاه زبان به حالتی خنثی و در وضعیت قاموسی‌شان بر نمی‌گزینیم. ما معمولاً واژگان را از دیگر گفتارها برمی‌گزینیم؛ به‌ویژه از گفتارهایی که به لحاظ سبک، درون‌مایه و ساختار در حیطه یک گونه خاص، با هم مرتبط باشند. بنابراین، ما واژگان را بر اساس مشخصه‌های گونه‌شناختی‌شان انتخاب می‌کنیم. گونه کلامی، یک صورت زبانی نیست؛ بلکه صورتی نوعی و سنخ‌نما از گفتار است. بر اساس این، گونه سخن مشتمل بر شیوه‌های بیانی سنخ‌نمای معینی است که در سرشت آن موجودند. در گونه‌های سخن، کلمه کیفیت اظهاری و بیانی ویژه‌ای کسب می‌کند. گونه سخن متناظر و برابر است با موقعیت‌های نوعی ارتباط کلامی، درون‌مایه‌های نوعی و سنخ‌نما و در نتیجه متناظر است با برخوردهای ویژه میان معانی واژگان و واقعیت عینی در موقعیت‌های نوعی و نمونه‌وار ویژه. از همین‌روست که امکان اظهار و بیان‌های نوعی به واژگان می‌پیوندد. این شیوه اظهار و بیان نوعی (و لحن متناظر با آن) واجد همان نیروی اجباری‌ای نیست که صورت‌های زبانی اعمال می‌کنند. کیفیت تجویزی گونه آزادتر است. به‌طور کلی، گونه‌های سخن آسان‌تر و آزادانه‌تر مطیع برجسته‌سازی دوباره هستند؛ گفتاری غمگانه را می‌توان طنزآمیز و مطایبه‌آمیز ساخت؛ اما پیام‌دش این است که چیز جدیدی حاصل می‌شود (برای مثال وفات‌نامه طنزآمیز).

این گونه بیان نوعی (گونه‌شناختی) را می‌توان «فضای سبک‌شناختی»^{۳۷} واژگان به‌شمار آورد. اما این فضا متعلق به خود واژگان نیست؛ بلکه به گونه سخن وابسته است که واژگان معینی آن را اجرا می‌کنند. این نوع اظهار و بیان همان پژواک کلیت گونه‌شناختی است که در واژگان طنین‌انداز می‌شود. طرز بیان گونه‌شناختی واژگان - و لحن بیان‌گرایانه^{۳۸} گونه‌شناختی آن‌ها - غیرشخصی است؛ مانند خود گونه‌های سخن که غیرشخصی‌اند (زیرا این‌ها صورت‌های نوعی از گفتارهایی منفردند نه خود گفتارها).

معانی قاموسی خنثای واژگان هر زبانی ضمانتی است برای ویژگی‌های عام آن‌ها و همچنین تضمین‌کننده این است که تمام گویندگان زبان خاص می‌توانند حرف همدیگر را بفهمند؛ اما کاربرد واژگان در ارتباط کلامی زنده، ذاتاً و همواره منفرد و زمینه‌محور است. بنابراین، واژه برای گوینده از سه جهت وجود دارد: به‌عنوان واژه

خنتای زبان که متعلق به کسی نیست؛ به‌عنوان واژه دیگران که متعلق به شخص دیگری است و آکنده از طنین گفتار دیگری است؛ و درنهایت واژه من، زیرا من بر مبنای موقعیت ویژه‌ای، همراه با طرح کلامی خاصی آن را به‌کار می‌برم و اکنون هم سرشار از شیوه بیان من است. در دو حالت اخیر، واژه حالتی اظهاری و بیان‌گرایانه^{۳۹} دارد؛ اما باز هم تکرار می‌کنم که کیفیت اظهاری در خود واژه موجود نیست.

این امر گویای آن است که چگونه تجربه کلامی یکه و یگانه هر فردی از راه ارتباط و تعامل همیشگی و پیوسته با گفتارهای افراد دیگر شکل می‌گیرد و پرورانه می‌شود. این چنین تجربه‌ای را می‌توان تاحدی به‌عنوان فرایند کم‌وبیش خلاقانه جذب و همانندسازی^{۴۰} واژگان دیگران (نه واژگان یک زبان) بازشناخت. کلام ما، به‌عبارتی کل گفتارهای ما (از جمله آثار خلاقانه)، انباشته از واژگان دیگران است؛ البته میزان این دگربودگی^{۴۱} و خودبودگی^{۴۲} واژگان و میزان تفکیک^{۴۳} و آگاهی از واژگان، متغیر و متفاوت است. این نوع کلمات دیگران، ویژگی عاطفی و اظهاری خود و لحن ارزش‌دورانه خود را به‌همراه می‌آورند؛ ما نیز آن‌ها را جذب، جرح و تعدیل و برای خود برجسته می‌کنیم.

بنابراین، کیفیت حالت‌نمایی^{۴۴} واژگان منفرد نه در خود واژگان به‌عنوان واحدهایی زبانی است، نه به‌طور مستقیم از معانی این واژگان ناشی می‌شود: این امر یا دستاورد وضع نوعی و گونه‌شناختی آن‌هاست، یا پژوهاک شیوه اظهاری و بیانی فرد دیگری است که - به‌اصطلاح - از منظر ارزش‌گذارانه خاصی، واژه به حالت‌نمای کلیت گفتار دیگری مبدل می‌شود.

گفتارها نه به‌همدیگر بی‌اعتنا هستند و نه خودبسنده؛ آن‌ها هم واقف به‌همدیگرند و هم متقابلاً همدیگر را بازمی‌نمایند. این نوع بازتاب دوجانبه، تعیین‌کننده ویژگی آن‌هاست. هر گفتاری آکنده از پژوهاک‌ها و طنین گفتارهای دیگر است که از برکت همگانی بودن ساحت ارتباط زبانی به هم مرتبط می‌شوند. هر گفتاری را بایست پیش از هر چیز، پاسخی به گفتارهای پیشین یک ساحت ارتباطی خاص در نظر گرفت (در اینجا «پاسخ» را در وسیع‌ترین معنایش به‌کار می‌بریم). هر گفتاری گفتارهای دیگر را تکذیب، تأیید و تکمیل می‌کند و متکی بر آن‌هاست؛ مستلزم آگاهی از آن‌هاست و به

هر نحوی به آن‌ها توجه می‌کند. بنابراین، هر گفتاری در هر ساحت ارتباط کلامی، آکنده از انواع و اقسام واکنش‌ها و پاسخ‌ها به دیگر گفتارهاست. این واکنش‌ها اشکال گوناگونی به خود می‌گیرند: گفتار دیگری ممکن است به‌طور مستقیم و کامل وارد بافت گفتار شود یا اینکه فقط واژگان و جملات منفردی وارد شوند که به‌عنوان نمایندگان کلیت گفتار دیگری عمل کنند. هم کلیت گفتار و هم واژگان می‌توانند حالت بیانی بیگانه خود را حفظ کنند؛ اما می‌توان آن‌ها را جرح و تعدیل هم کرد (با کاربرد طنزآمیز، نفرت‌آمیز، احترام‌آمیز و کاربردهایی از این قبیل). گفتار دیگری با درجات گوناگونی از تأویل تکرارپذیر است. گفتارها انباشته از نهمان‌مایه‌ها و اشارات تلویحی مبتنی بر منطق گفت‌وگویی^{۴۵} هستند که برای فهم درست سبک گفتار، باید به آن‌ها توجه کرد. از این گذشته، اندیشه ما (اندیشه فلسفی، علمی و هنری) در فرایند تعامل و کشمکش با اندیشه دیگران زاده می‌شود و شکل می‌گیرد؛ این فرایند در صورت‌های زبانی‌ای که اندیشه ما را بیان می‌کنند موجود نیستند، بلکه در آن‌ها بازتاب می‌یابند.

اما گفتار فقط با گفتارهای پیشین مرتبط نیست؛ بلکه در زنجیره ارتباط کلامی، روابطی پی‌آیند هم دارد. همان‌طور که می‌دانیم، نقش دیگران برای گفتاری که خطاب به آن‌ها ساخته می‌شود، بسیار زیاد است. گفتیم که نقش دیگران که اندیشه من برای اول‌بار، خطاب به آن‌ها فعلیت می‌یابد (و حتی برای خود من هم)، نقش شنوندگان منفعلی را ندارد؛ بلکه نقش مشارکان فعالی در ارتباط کلامی دارد. گوینده از همان آغاز، انتظار پاسخ و فهمی فعال و پاسخ‌گویانه دارد. به عبارتی، کلیت کلام در پیش‌بینی چگونگی رویارویی با این پاسخ ساخته و پرداخته می‌شود.

نشان اساسی (و زایای) گفتار، همان کیفیت معطوف‌بودن آن به جانب کسی است؛ یعنی خطاب‌پذیری^{۴۶} آن. گفتارها به‌سبب تفاوتشان با دیگر واحدهای دلالتگر زبان، یعنی واژگان و جملات - که غیرشخصی‌اند و متعلق به کسی و خطاب به کسی نیستند - هم پدیدآورنده دارند و هم مخاطب. ساختار و به‌ویژه سبک گفتار به کسانی وابسته است که گفتار، خطاب به آن‌ها گفته می‌شود؛ همچنین بازسته است به چگونگی درک و تصور گوینده (نویسنده) از مخاطبانش. مخاطب ممکن است مُشارک

و طرف صحبت در گفت‌وگویی روزمره باشد و یا ممکن است متخصصانی متمایز در برخی حوزه‌های ویژه ارتباط فرهنگی، جماعتی بیش‌وکم متمایز، جماعتی قومی، معاصران، گروهی هم‌فکر، هواداران و دشمنان، اشخاص فرودست یا فرادست، آشنا و یا بیگانه باشند. همچنین مخاطب ممکن است دیگری ناآشنا و نامعینی باشد. تمام گونه‌های سخن، در هر حوزه‌ای از ارتباط کلامی، درک و دریافت عامی از مخاطبان نشان دارند؛ همین امر آن گفتار را به شکل یک گونه درمی‌آورد.

هنگام سخن گفتن، من همواره پیش‌زمینه‌ای ادراکی و دریافت مخاطب را از سخن خودم لحاظ می‌کنم: دامنه و گستره آشنایی او با موقعیت کلامی، نگرش‌ها و اعتقادات او، پیش‌داوری‌هایش (از منظر من)، همدلی‌ها و ناسازگاری‌های او، و اینکه آیا او شناخت ویژه‌ای از حوزه ارتباط فرهنگی موردنظر دارد؛ زیرا تمام این موارد تعیین‌کننده دریافت تأثیرپذیر او از گفتار من هستند. همچنین این ملاحظات گونه سخنی را معین می‌کنند که من برای گفتار خود برمی‌گزینم و تعیین‌کننده گزینش تمهیدات ترکیب‌ساختی^{۴۷}، و درنهایت، تعیین‌کننده انتخاب ابزارهای زبانی من هستند؛ یعنی سبک گفتار من. برای مثال، مخاطب ادبیات علمی-تخیلی عامه‌پسند، گروه ویژه‌ای از خوانندگان است که دارای پیش‌زمینه ادراکی خاصی هستند؛ مخاطب ادبیات تعلیمی نوع دیگری از خوانندگان است؛ و مخاطب اثر پژوهشی خاص نیز گروه کاملاً متفاوتی است. در چنین مواردی، لحاظ دانستن مخاطب (پیش‌زمینه ادراکی او) و همچنین ملحوظ داشتن تأثیر مخاطب بر ساخت و پرداخت گفتار، بسیار ساده است: تمام این‌ها منحصراً به گستره آگاهی و شناخت ویژه مخاطب.

تا شخص نحوه نگرش گوینده را به دیگری و گفتارهای (موجود و پیش‌بینی‌شونده) او را به‌شمار نیاورد، نه از گونه سخن و نه از سبک کلام درک درستی نخواهد داشت. حتی سبک‌های بیانی عینی و بی‌طرفی که تأکید بلیغشان بر خود موضوع است و به‌نظر می‌رسد که از ملاحظه دیگری آزاد باشند نیز بر درک و دریافتی از مخاطب خود مبتنی هستند.

در تاریخ ادبیات، مسئله چگونگی درک و دریافت از مخاطب کلام (اینکه گوینده یا نویسنده چگونه درک و تصویری از مخاطب داشته است) اهمیت وافر دارد. هر

دوره‌ای، هر جریان ادبی و هر سبک ادبی - هنری‌ای، و هر گونه ادبی مربوط به یک دوره یا جریانی، حاکی از درک و دریافت از مخاطب ادبی خود است؛ یعنی درک و دریافتی از خواننده، شنونده، طرفداران یا عامه. بررسی تاریخی دگرگونی‌های مربوط به چنین درک و دریافت‌هایی رسالت مهم و جذابی است. اما به‌منظور پیشبرد ثمربخش‌تر آن، تشریح خود مسئله باید به‌لحاظ نظری روشن باشد.

پیچیده‌ترین و فراترکیبی‌ترین^{۴۸} اثر مربوط به گونه‌های ثانویه، در مقام یک کل، گفتار واقعی و یکپارچه واحدی است که نویسنده‌ای واقعی و مخاطبانی واقعی دارد که نویسنده همواره درک و تصویری از او دارد. بنابراین، خطاب‌پذیری، یعنی ویژگی معطوف بودن گفتار به جانب کسی، مشخصه اساسی و زایای گفتار است؛ بدون آن، گفتار نه وجود دارد و نه می‌تواند وجود داشته باشد. خطاب‌پذیری مفروض بر اشکال عام گوناگونی است و درک و دریافت‌های گوناگون از مخاطب نیز عبارت‌اند از عوامل سازنده و تعیین‌کننده گونه‌های سخن.

تفاوت واحدهای زبانی - واژه و جمله - با گفتارها (و گونه‌های سخن) در این است که فاقد ویژگی معطوف‌بودن و خطاب‌بودن به جانب کسی هستند. این واحدها نه متعلق به کسی هستند و نه خطاب به کسی. علاوه بر این، آن‌ها فاقد هر نوع ارتباط با دیگر گفتارها و واژگان دیگران‌اند. اگر واژه یا جمله مفردی معطوف یا خطاب به کسی باشد، در این وضع، ما گفتار کاملی داریم که مشتمل بر یک جمله یا یک واژه است. در این مقام، امر خطاب‌پذیری در واحد زبانی نیست، بلکه در گفتارهاست. جمله‌ای که در یک بافتار قرار گرفته باشد، خطاب‌پذیری‌اش را از طریق کلیت گفتار، به‌عنوان بخش (یا عنصر) سازنده آن، کسب می‌کند.^{۴۹}

پی‌نوشت‌ها

1. "the problem of speech genres"
2. M. M. Bakhtin, *Speech Genres and Other Late Essays*, Trans. Vern W. McGee, Eds. Caryl Emerson & Michael Holquist (Austin: University of Texas Press, 1986)
3. David Duff, *Modern Genre Theory* (Harlow: Longman, 2000)

۴. برای این مقدمه از این منابع استفاده شده است:

John Frow, *Genre* (London & New York: Routledge, 2005)
David Duff, *Modern Genre Theory* (Harlow: Longman, 2000)

5. *The Dialogical Imagination*

6. langue

7. parole

8. subsystems

9. speech act

10. discourse analysis

11. intertextuality

۱۲. «وحدت زبان ملی» صورت مختصری از ارجاع به هم‌آیندی عملکردهای زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی مشترک در بین یک سرزمین است. بنابراین، مثال جالبی است که منظور باختین از آن وحدتی باز است [ویراستار انگلیسی].

13. compositional

14. utterances

15. speech genres

16. heterogeneity

17. Vosslerians

۱۸. آموزه سوسور مبتنی است بر تمایز میان زبان (*langue*) و گفتار (*la parole*). زبان یعنی دستگاهی از نشانه‌ها و صورت‌های مرتبط و هم‌بسته که به‌گونه‌ای تجویزی تعیین‌کننده هر نوع کنش گفتاری است و همین‌ها موضوع اصلی زبان‌شناسی هستند. گفتار هم یعنی نمونه‌ها و موارد منفرد کاربرد زبان. «رفتارگرایان» در اینجا، اشاره‌ای است به مکتبی روان‌شناسی که روان‌شناس هاروارد جی. بی. واتسون آن را در سال ۱۹۱۳م بنیاد نهاد. این مکتب بر مبنای واکنش‌های مشاهده‌پذیر و اندازه‌پذیر به محرک‌های بیرونی، به دنبال توضیح رفتارهای انسانی و حیوانی بود. واتسون با پافشاری‌اش بر اینکه رفتار، پاسخی روان‌شناختی به محرکی بیرونی است، ارزش امر درون‌کاوی و مفهوم خودآگاهی را انکار کرد. او فرایندهای روحی روانی را - حتی اگر مشاهده‌پذیر نباشند - حرکاتی جسمانی تصور می‌کرد؛ بنابراین در نظر او، اندیشه، گفتاری ناملفوظ است. ارتباط محکمی میان مکتب روان‌شناسی رفتارگرا و مکتب زبان‌شناسی توصیفی آمریکایی هست که باختین به آن اشاره می‌کند. این مکتب موسوم به مکتب توصیف‌گرا را مردم‌شناس برجسته، فرانس بوآس (*Franz Boas*) (۱۸۵۸-۱۹۴۲م) بنیاد نهاد. همانندی این مکتب با رفتارگرایان بر تأکید آن بر مشاهدات دقیق مبتنی است؛ چیزی که در پیش‌فرض‌ها و مقولات مربوط به ساختار زبان سنتی، مسلم انگاشته می‌شد [ویراستار انگلیسی].

۱۹. در اینجا واژه «ایدئولوژی» را نباید با کاربرد سیاسی آن خلط کرد. واژه ایدئولوژی در اینجا به معنای نظام عقاید و اندیشه‌هاست. به این معنا، ایدئولوژی عنصری نشانه‌شناختی است که مشتمل

است بر تبادل عینی نشانه‌ها در جامعه و تاریخ. هر واژه / گفتمانی ایدئولوژی گوینده‌اش را عیان می‌کند. بنابراین، هر گوینده‌ای یک ایدئولوگ (ideologue) و هر گفتاری یک واحد ایدئولوژی (ideologeme) است [ویراستار انگلیسی].

20. genre

21. compositional

۲۲. چنین طبقه‌بندی‌های ضعیف، مبهم و مجعولی از سبک‌های زبانی را ای. ان. گوزدیف (A. N. Gvozdev) در کتابی با عنوان *مقالاتی در باب سبک‌شناسی زبان روسی* (مسکو، ۱۹۵۲: ۱۳-۱۵) بیان کرده است؛ تمام این طبقه‌بندی‌ها بر تحلیل غیرانتقادی دیدگاه‌های سنتی در باب سبک‌های زبانی متکی هستند.

۲۳. دیدگاه ما با نظرگاه واسلرین دربارهٔ اولویت سبک‌شناسی بر دستور زبان هیچ اشتراکی ندارد؛ مباحث بعدی ما این امر را کاملاً روشن می‌کند.

24. conversational-dialogical

25. dialogization

26. partner-interlocutor

27. work

28. work-utterances

29. construction

30. Molière's Monsieur Jourdain

۳۱. منظور از صورت‌های زبانی (forms of language) همان واژه، جمله و صورت‌های دستوری است [مترجم فارسی].

32. language forms

33. completely free combination

34. la parole

۳۵. سوسور دربارهٔ گفتار می‌گوید «گفتار کنشی فردی است. عملی قصدی و عقلانی است. در یک کنش ما باید میان دو امر تمایز قائل شویم: ۱. تنظیماتی که گوینده بر مبنای رمزگان‌های زبانی برای بیان اندیشهٔ خود استفاده می‌کند؛ ۲. فرایندی روانی که به گوینده اجازهٔ اظهار و بیان آن تنظیمات و ترکیبات را می‌دهد». ر. ک: McGraw-Hill, *Course in General Linguistics* (New York, 1966), p. 14.

بنابراین سوسور این واقعیت را نادیده گرفته است که علاوه بر صورت‌های زبانی، صورت‌هایی موسوم به گونه‌های سخن هست که این صورت‌های زبانی را تنظیم می‌کنند.

36. speech imagination

37. stylistic aura

38. expressive intonation

39. expressive

40. assimilation
41. otherness
42. our-own-ness
43. detachment
44. expressiveness
45. dialogic overtones
46. addressivity
47. compositional devices
48. ultra-composite

۴۹. یادآور می‌شود که بنابه قاعده، گونه‌هایی از جملات امری و پرسشی به‌مثابه گفتارهایی کامل عمل می‌کنند (با گونه‌های سخن مطابقت دارند).